

## خون شیعه و سنی در مقابل منافقین ایستاد

گفت و گوی «جوان»  
با خانواده شهیدای مدافع امنیت



# آغوش سرد خاک و دلتنگی های «مهنور»

### شهید سعید برهان زهی ریگی

گفت و گویم با همسر شهید سعید برهان زهی ریگی از شهیدای اهل تسنن اغتشاشات اخیر زاهدان، بیشتر حال و هوای درد دل به خود می گیرد. او همراه من می شود و از فرسنگ ها فاصله با همان تماس اول با صمیمیتی خاص از زندگی و همراهی اش با شهید برایم اینگونه می گوید: «سعید برهان زهی ریگی متولد سوم شهر بوم ماه ۱۳۶۴ بود. من و سعید حدود ۱۱ سالگی بود که با هم ازدواج کرده بودیم و صاحب چهار فرزند هستیم، یک پسر و سه دختر. سعید بسیجی طرح امنیت و مرزبان بود که در همین اغتشاشات اخیر در سن ۲۷ سالگی به شهادت رسید. سعید خیلی خوب بود. برای خانواده اش ارزش قائل بود. مهربان و شوخ طبع بود. بچه ها را دوست داشت. هر چه می توانست برای آنها تهیه می کرد. وقتی از سر کار به خانه می آمد، آنها را در آغوش می گرفت و با آنها بازی می کرد. آخرین یادگار شهید، دو ماه دارد. این روزها او را در آغوش می گیرم و به زیارت مزار پدرش می برم. او باید بعد از این به وقت دلتنگی به جای آغوش گرم پدر، خاک سرد را لمس کند.»

**مرزبان طرح امنیت**  
همسر شهید در ادامه می گوید: «سعید مرزبان بود و من خیلی نگرانش می شدم، وقتی شیفت داشت و تلفنش خاموش می شد، به هم می ریختم، اما سعی می کرد تا آنجا که می شود با من تماس بگیرد و من را از حالش باخبر کند. همه اش می گفت: خطری نیست و ما در امنیت هستیم، نمی خواست من از شرایط کارش و سختی هایی که داشت مطلع، ناراحت و نگران شوم.»

**رؤیایی برای شهادت**  
چند هفته ای است کشور دچار آشوب و اغتشاشاتی شده است که ریشه در دروغ و شایعه پراکنی دارد؛ دروغی که خیلی از افراد شناخته شده و برخی خواص

خونینش بیفتد. شاید باورناتان نشود، مدتی بود که دلم گرفته بود و انگار غمی روی دلم نشسته بود. به سعید هم گفتم که حال خوب نیست. یک دلشوره ای دارم و یک حالتی هستم. غصه ای در دلم هست که آرام نمی شوم. او هم من را به بیرون و به خانه اقوام می برد تا حالم بهتر شود، اما نشد که نشد تا شهادت سعید متوجه شدم علت این همه بی قراری و آشوب درونی ام چیست! بعد از شهادتش روز و شبم را فراموش کردم. راستش را بخواهید، بعد از ازدواج با سعید، به من گفت که من شهید می شوم. خواب دیده بود، حتی من را برد محلی که در خواب دیده بود، نشانم داد. ابتدا می گفتم شاید می خواهد من را اذیت کند. او می گفت و من از دست او عصبانی می شدم، اما با اصرار از خواب هایی که نوید شهادتش را می دادند، برایم تعریف می کرد و من باور نمی کردم روزی آن رؤیایا به حقیقت برسند. یک مرتبه هم رویه من کرد و گفت: من بیشتر از ۲۲ سال زندگی نخواهم کرد. آنقدر زندگی ام را دوست داشتم که نمی خواستم باور کنم سعید می خواهد من را برای این روزها آماده کند.»

**جمعه خونین زاهدان**  
دوست داشت همه این اتفاقات تلخ، یک کابوس باشد؛ کابوسی که بیدارش کند و همه چیز باز گردد به روز اول. همسر شهید از لحظه شهادت سعید برهان زهی ریگی می گوید: «آنهایی که لحظه شهادت همسرم در صحنه حضور داشتند، از چگونگی شهادتش اینگونه روایت کردند: شهید سعید برهان زهی ریگی در مسیر مسجد به خانه با آشوبگران تروریست برخورد می کند که اموال

عمومی را می شکستند و آنها را به آتش می کشیدند. سعید اعتراض می کند و می گوید: «این کارها را نکنید! یکی از آنها سعید را شناخته و به فرد مسلحی که همراهش بود گفته بود، بکشیدش، او بسیجی است، همسرم تنها به خاطر بسیجی بودن به شهادت رسید. تنها دلیلی بود که از نظر آن از خدایی خبرها جرم محسوب می شد.»

**شهادتی که در باورم نیست**  
لحظه وداع با شهید برای همسرش سخت بود. او می گوید: «وقتی بیکرش را به خانه آوردند تا صبح کنارش ننشستم و او را نگاه کردم. خیره شده بودم به چشمانی که دیگر باز نمی شود. چشم دوخته بودم به دستانی که دیگر «مهنور» دختر که دو ماهه اش را در آغوش نمی گیرد. مات مانده بودم به لبهایی که دیگر عمر، عایشه و اینور را صدا نمی زند. نگاه کردم و نگاه کردم تا شاید باورم بشود که او شهید شده، اما هنوز هم باورم نشده است. هر لحظه برمی گردم و فکر می کنم صدایش را می شنوم.»

**و بچه هایی که بابایی اند**  
او می گوید: «و حالا ۱۶ روزی از شهادت سعید می گذرد، نمی توانم گفت می گذرد که به سختی شب را صبح و صبح را به شب می رسانم. بچه ها هر دم بپانه بابای شان را می گیرند. هر بار که در خانه به صدا درمی آید می دوند به سمت در، شاید بابا پشت در خانه باشد، اما وقتی تا می رسد برمی گردند و چشمم به چهره معصوم شان می افتد، دلم خون می شود؛ درد سختی که از درون متلاشی ام می کند. بچه ها سراغ بابا را می گیرند و می گویند بابا فوت کرده می گویم نه بابا شهید شده، بابا بازنده است. او بچه هایش را خیلی دوست داشت. پدر نمونه ای بود. سعید می گفت من خیلی از کارم راضی هستم. راضی ام چون برای کشورم، برای خانواده ام و برای امنیت مردم خدمت می کنم.»

**از شیطانی گروهک ها بنویسید**  
دلتنگی اش تمامی ندارد. می گوید: «آنقدر گریه کرده ام که چشم هایم خونریزی کرده اند. وقتی بیرون می روم و چشمم به جاهایی که با سعید رفتم، می افتد باز دلم می گیرد و به خانه برمی گردم؛ خانه ای که هر جایش، نبوسون او را برایم تداعی می کند. از خدا می خواهم آنها را که داغ همسرم را به دلم نشانند و بچه های قدونیم قدم را پتیم کردند به سزای عمل شان برساند. امیدوارم بتوانم با کمک خدا و لطف شهدا انطور که دوست داشت تنها یادگاران را تربیت کنم. شما هم با همین قلم از شهدا بنویسید، از این اغتشاشگران، از این گروهک های شیطانی که با مردم دشمنی کردند، از اینها بنویسید. این مصاحبه برای من شبیه یک درد دل بود که آرام تر شدم. از شما و روزنامه تان که در این مسیر هستی قدر دانی می کنم.»

**صغری خیل فرهنگ**  
در شلوغی اغتشاشات پس از فوت مهسا امینی، تروریست ها فرصتی برای فعالیت های خود دیدند. گروهک هایی در غرب کشور و تروریست هایی در جنوب شرقی فعال شدند و در این میان باز هم سهم مردم سیستان و بلوچستان شهادت شد. زاهدان یک جمعه خونین را تجربه کرد که قرار بود مقدمه اقدامات تروریستی بعدی باشد؛ اتفاقی که گرچه رخ نداد، اما همان اصل واقعه هم به شدت سیاه و تلخ بود. تروریست ها در این آشوب با به کلانتری حمله کردند، ماشین های آتش نشانی، پایگاه های اورژانس، مغازه ها و بازارچه ها را به آتش کشیدند که تلاش شان برای ادامه اغتشاشات با حضور نیروهای امنیتی ناکام ماند. شهید سعید برهان زهی ریگی، شهید ناصر براهویی و شهید محمد امین عارف از جمله شهیدای این حوادث تروریستی هستند.

شاید اولین بار نام «داعش» از جبهه مقاومت اسلامی سوریه و عراق به گوش ما رسیده باشد اما به جرئت می توان گفت که مردم سیستان و بلوچستان سال هاست با داعش صفتان در مصاف هستند که از هر فرصتی برای ضربه زدن به نظام اسلامی و اتحاد بین شیعه و سنی سوءاستفاده می کنند. یاد سردار شهید حسین همدانی به خیر که می گفت: «داعش ضمن آنکه ساخته و پرداخته استکبار علیه اسلام ناب محمدی (ص) است، یک جریان فرهنگی است که یک پشتوانه اعتقادی دارد. داعش زابیده وهابیت است و خروجی اندیشه وهابیت تبدیل به داعشی شده است که در یک روز هزار و ۷۰۰ افسر جوان را سر برید. این عملکرد حاصل و خروجی اندیشه و تفکر وهابیت بود.» سردار همدانی معتقد بود: «باید این اندیشه را برای مردم تبیین کنیم که پشتوانه فکری داعش، اندیشه وهابیت است و باید بخشی از توان مان را صرف تبیین اندیشه های وهابیت کنیم تا این خطر از جهان اسلام دور شود.»

گروهک هایی نظیر جیش الظلم زابیده همین تفکر وهابیت است؛ تفکری که در اغتشاشات اخیر کشور بسیار شاهدش بودیم. گواه این موضوع شهادتی هستند که همین اواخر به دست داعش صفتان آشوبگران به شهادت رسیدند. با خانواده شهیدان سعید برهان زهی ریگی، بسیجی و مرزبان طرح امنیت، فرید کرم پور از نیروهای فراجا، بسیجی شهید عباس خالقی و پاسدار شهید نورالدین جنجوجو به گفت و گو نشستیم.



مرزبان شهید سعید برهان زهی ریگی



چند هفته ای است کشور دچار آشوب و اغتشاشاتی شده است که ریشه در دروغ و شایعه پراکنی دارد؛ دروغی که خیلی از افراد شناخته شده و برخی خواص جامعه نیز با دادن تحلیل و گزارش و نظرات شخصی به آن هر چه بیشتر مشر و عیت دادند و سرانجامش شد تبیین شدن بچه هایی که هیچ گناهی نداشتند و پدران شان تنها به این جرم که می خواستند امنیت کشور از دست نرود، به شهادت رسیدند. همسر شهید در ادامه می گوید: «وقتی شلوغی ها شروع شد، ما را به منزل پدرم برد. روز جمعه بود. وقتی درگیری ها شدت گرفت، با او تماس گرفتم و پرسیدم: کجا هستی؟ گفت من می روم مسجد برای نماز و بعد به خانه برمی گردم. برایم سخت بود که خانه نیستم اما خودش از ما خواست به منزل پدرم برویم. وقتی به خانه برمی گردم به جای خوشامدگویی های همیشگی اش چشمم به پیکر خونینش بیفتد»

